

بسم الله الرحمن الرحيم

از آنجایی که در دوره‌های ترجمه و تفسیر قرآن به روش شیخ القرآن، مولانا جاجروی رحمه الله، اصطلاحاتی به کار برده می‌شود، لازم است «اصطلاحات قرآنی» که در مقدمه تفسیر جواهر القرآن - اثر گران سنگ مولانا حسین علی مرحوم - ذکر گردیده است، جهت فهم بهتر تفسیر قرآن به عنوان ضمیمه، ابتدای این کتاب بیان شوند.

اصطلاحات قرآنی

اصطلاح اول

دعوا یا موضوع محوری سوره:

منظور از دعوی سوره، موضوع اصلی سوره است که برای تمام سوره به منزله محور آن هست و بقیه مضامین سوره با آن مرتبط است؛ مانند بذر درخت؛ همان‌طور که شاخ و برگ هر درخت، اثر تخم و بذر آن است و هر درخت از نوع دیگر خودش ممتاز است، همچنین هر آیه از سوره، با محور خود نوعی تعلق دارد، لذا هر سوره با موضوع محوری خود از سوره دیگر ممتاز است.

اصطلاح دوم

دلیل:

دلیل هر آن چیزی است که به وسیله دعوا ثابت می‌گردد. در قرآن مجید برای اثبات دعوا چهار نوع دلیل ذکر گردیده است:

۱. دلیل عقلی محض؛

۲. دلیل عقلی همراه با اعتراف خصم؛

۳. دلیل نقلی؛

۴. دلیل وحی.

دلیل عقلی محض: به دلیلی گفته می‌شود که در آن از اموری بحث می‌شود که متعلق به عقل است. با دلیل عقلی هر صاحب عقلی به اصل دعوا پی می‌برد. اگر مخاطب کافر و مشرک باشد، باز هم عقل سلیم او را وادار می‌کند آنچه در دلیل مذکور است، هرگز در قدرت و قبضه غیر خدا نیست؛ لذا غیر از الله هیچ کس لایق دعا و ندا و عبادت نیست.

مثال: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)» (بقره) در اینجا «اعبدوا ربکم» دعوا توحید است و از «الذی خلقکم» تا «رزقا لکم» دلیل عقلی است و «فلا تجعلوا لله اندادا» نتیجه دلیل است.

دلیل عقلی همراه با اعتراف خصم

دلیلی است که برای منکرین به طور استفهام بیان می‌گردد و ضمن در نظر گرفتن حالات تسلیمی آنان، جواب ذکر می‌شود. مانند: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ.» (یونس: ۳۱)

دلیل نقلی آن است که برای اثبات دعوا، نقلی بیان گردد. دلیل نقلی بر هفت قسم است:

۱. دلیل نقلی از کتب سماوی گذشته:

مانند: «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا.» (اسراء: ۲)

۲. دلیل نقلی از انبیای سابق به طور اجمال:

مانند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ.» (انبیاء: ۲۵)

۳. دلیل نقلی از انبیای سابق به طور تفصیل:

مانند: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا.» (مریم: ۴۱-۴۲)

۴. دلیل نقلی از علمای کتب سابق که در زمان رسول اکرم بودند؛ مانند: «الَّذِينَ آمَنُوا هُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.» (بقره: ۱۲۱)

۵. دلیل نقلی از جن‌ها:

مانند: «قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا.» (جن: ۱-۲)

۶. دلیل نقلی از ملائکه:

مانند: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» (آل عمران: ۱۸)

۷. دلیل نقلی از پرندگان:

مانند: «أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۲۵) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.» (نمل: ۲۵-۲۶)

دلیل وحیانی:

بعضی اوقات در ضمن دعوا به آن حضرت صلی الله علیه وسلم حکم می‌شود تا اعلان کند: «من پیامبرم و آنچه می‌گویم از پیش خود نمی‌گویم؛ بلکه از سوی الله به من وحی شده است که این حکم و دستور را به شما برسانم» که به آن، دلیل وحی گفته می‌شود؛ چنانکه ارشاد الهی است: «قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.» (مؤمن: ۶۶)

فائده جلیله:

در قرآن مجید دعوی توحید با سه دلیل به اثبات رسیده تا ماده انکار از منکرین توحید به‌طور کامل ریشه کن شده و برای انکار آنان گنجایشی باقی نماند.

دلیل عقلی به این خاطر ذکر می‌شود تا ثابت گردد که دعوی توحید با عقل سلیم کاملاً مطابقت دارد.

دلیل نقلی به این خاطر ذکر می‌شود تا معلوم گردد که در بیان توحید و دعوای آن، رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وسلم تنها نیست بلکه دیگر انبیا نیز آن را بیان کرده‌اند.

دلیل وحی به این خاطر ذکر می‌شود تا به اعتراض منکرین جواب داده شود که می‌گفتند: «علاوه از توحید، احکام و مسائل دیگری نیز است، چه لزومی دارد که فقط توحید را بیان می‌کنی؟» لذا وحی نازل می‌شود تا اعلام نماید که او مأمور است که توحید را بیان نماید و هرگز آن را رها نخواهد کرد.

اصطلاح سوم

تنویر دعوا

گاهی حصه‌ای از دعوا از طرف منکرین تسلیم شده است، ولی مابقی آن با نهایت وضوح برای آنان بیان می‌شود که به صراحت توان انکار آن را ندارند، به این علت گویا تمام حصه دعوا را صراحتهاً و یا ضمناً تسلیم دارند؛ چنان که ارشاد الهی است: «وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰) وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۱) وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمُ مِنَ الْفُلُكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (۱۲)» (زخرف)

در اینجا مشرکین مکه صراحتهاً پذیرفتند که خداوند بر هر چیز غالب است و آن را می‌داند، سپس از «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا» تنویر دعوا ذکر گردید؛ یعنی دعوای مذکور را روشن و واضح نمود که مشرکین با سکوت و خاموشی به آن گوش دهند.

اصطلاح چهارم

تخویف:

در قرآن مجید برای اثبات دعوا بار بار از عذاب و گرفت الهی ترسانیده شده است که به آن تخویف یا ترساندن گفته می‌شود. تخویف بر دو نوع است:

۱. تخویف دنیوی؛ آن است که عذاب و گرفت متعلق به دنیا باشد؛

مانند: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» (مریم: ۹۸)
 ۲. تخویف اخروی؛ آن است که عذاب متعلق به آخرت باشد. حضرت شاه ولی الله محدث
 دهلوی (رحمه الله) آن را به «تذکیر بایام الله و بما بعد الموت» تعبیر می کند. مانند: «وَتَسُوقُ
 الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِثًا» (مریم: ۸۶)

اصطلاح پنجم

تبشیر یا بشارت:

بشارت در مقابل تخویف است؛ یعنی بیان خوش خبری برای کسانی که قبول کننده حق
 هستند.

بشارت نیز بر دو قسم است:

۱. دنیوی، مانند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا
 (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)» (نصر)
۲. اخروی، مانند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» (کهف: ۱۰۷)

اصطلاح ششم

شِکْوَه

هنگامی که منکرین در مقابل بیان کنندگان دعوا ایستادگی می کنند و به هر طریقی
 می خواهند خود را ضعیف و ذلیل جلوه دهند تا مردم عاجزی آنان را دیده از آنان دست
 بکشند و دعوای آنان را ترک کنند، بر حالات چنین انسان هایی از طرف الله شکایت
 می شود که به آن شِکْوَه گفته می شود. راه شناخت شِکْوَه این است که در اول آن، لفظ
 «قال» یا «قالوا» ذکر می شود. گاهی به همراه شِکْوَه جواب آن هم ذکر می گردد و گاهی
 جواب ذکر نمی گردد.

مثال اول: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ
 نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ

تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾ أَوْ يَكُونُ لَكَ يَوْمَ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ
لِرُفُيقِكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٣-٩٠﴾
مثال دوم: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ
فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ» (فصلت: ۵)

اصطلاح هفتم

زجر:

برخی اوقات منکرین دعوا بر اثر حرکات نا جایز و مطالبات غیر معقول‌شان توبیخ می‌شوند
که به آن زجر گفته می‌شود؛ چنان‌که ارشاد الهی است: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ
فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ» (مؤمن: ۸۳)
گاهی اوقات برای انبیا نیز بر اثر انجام کارهای خلاف اولی، زجر بیان می‌شود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (تحریم: ۱)

اصطلاح هشتم

تسلی یا تسلیت:

وقتی که از طرف منکرین دعوا بر موحدین و دعوت‌گران انواع ایذا و مصائب می‌رسد، از
طرف الله به آنان تسلی داده می‌شود تا قلب‌شان آرام و مطمئن گردد. در قرآن مجید با
تعبیرهای گوناگونی به نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم تسلی داده شده است.
تعبیر اول: «وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (فاطر: ۴)
تعبیر دوم: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ
آثَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ» (طه: ۱۳۰)
تعبیر سوم: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (حجر: ۸۷) و....

اصطلاح نهم

امور مصلحه:

بر کسانی که دعوا را قبول می‌کنند لازم است تا بر آن ثابت‌قدم مانده و برای هر تقاضای دینی آماده باشند. ضمناً لازم است تا بر احکامی که در قرآن ذکر شده است؛ مانند: قصاص، نکاح، طلاق، وصیت و وراثت، عمل شود تا بین مسلمان‌ها اتفاق و انسجام به وجود بیاید؛ لذا باید اموری برای آنان ذکر شود که برای استقامت و عمل صالح انگیزه‌ای باشد و باطن انسان را اصلاح کرده و او را برای هر حکم - هرچند مشکل باشد - آماده سازند؛ به این نوع امور، امور مصلحه گفته می‌شود. در قرآن مجید همراه با احکام و امور انتظامیه سه امر اصلاحی بار بار ذکر شده است:

۱. نماز؛ ۲. روزه؛ ۳. حج. لذا نباید دنبال ربط معنوی آن‌ها با ماقبل بود، چنان که در سوره بقره ارشاد الهی است: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ» (بقره: ۲۳۸) که ماقبل آن ذکر امور انتظامیه مثل طلاق، رضاعت و... و مابعد آن ذکر احکام عدت است و ذکر نماز به‌صورت امر مصلح است که برگزاری نماز خصوصاً با جماعت باعث محبت و الفت می‌شود.

اصطلاح دهم

اندماج یا ادماج:

در قرآن مجید در بسیاری از موارد مثال و یا واقعه به‌صورت تفصیل بیان نگردیده بلکه اکثراً بخش مقصودی مثال یا واقعه ذکر شده و بخش غیر مقصودی حذف گردیده است، چون معمولاً آن بخش با اندکی تفکر در ذهن می‌آید، به آن اندماج گفته می‌شود:

مثال اول: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (۱۷)، (بقره)

در این آیه اندماج است و بعد از «استوقد نارا» - «فیه رجال قاعدون» - محذوف است و ضمیر جمع «بنورهم» بر آن دلالت دارد.

مثال دوم: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» (آل عمران: ۵۲)

قبل از این آیه اندماج صورت گرفته است؛ یعنی هنگامی که حضرت عیسی متولد شد و به مقام نبوت رسید و برای بنی اسرائیل توحید را بیان کرد، «احس عیسی منهم الکفر» الخ. تذکر:

در «بسم الله الرحمن الرحيم» اندماج است؛ زیرا مقصد از بسم الله این است که در حاجات مافوق‌الاسباب فقط از الله کمک بگیرید؛ یعنی در اصل چنین بوده: بسم الله استعینوا فی الحاجات لا بغیره.

اصطلاح یازدهم

ادخال الهی:

گاهی در حین بیان قصه و غیره، کلام شخصی نقل می‌شود و یا موضوعی بیان می‌گردد و در بعضی اوقات در میان آن، ارشاد الهی می‌آید که بخش آن موضوع و یا قصه نیست، ولی حتماً با آن تعلق دارد که به آن ادخال الهی گفته می‌شود.

مانند: «وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» (۲۸)، (مؤمن)

این آیه، سخنرانی مؤمن آل فرعون بود که به حضرت موسی ایمان آورده بود که بعد از سخنرانی او (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ) به عنوان ادخال الهی ذکر گردید. مقصد آن، جواب سؤالی است که آیا بیان آن مؤمن به فرعون فایده‌ای داد یا خیر؟ در جواب گفته شد: کسی که مسرف و دروغگو باشد هدایت شامل حال او نمی‌شود.

اصطلاح دوازدهم

اعاده برای بُعد عهد:

گاهی در قرآن مجید موضوعی بیان می‌گردد لیکن نتیجه و حکم آن همراهش بیان نمی‌شود، بلکه میان موضوع و نتیجه، متعلقات آن ذکر می‌گردد؛ سپس قبل از ذکر نتیجه، دوباره آن مضمون تکرار می‌شود تا با آن مرتبط باشد که به آن اعاده برای بُعد عهد می‌گویند.

مثال: «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (۸۳) وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (۸۵) فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷)» (واقعہ)
در این آیه نخست لفظ «لولا» آمده که شرط است، ولی جزا همراه آن بیان نگردیده است، بلکه بعد از شرط، متعلقات آن ذکر شده که به سبب آن بین شرط و جزا فاصله واقع شده است، بنابراین قبل از «ترجعونها» جزا، یعنی «فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ» ذکر شد تا جزا و شرط باهم مرتبط شوند.

اصطلاح سیزدهم

جباریت:

خداوند متعال به انسان‌ها برای فهمیدن، دیدن و شنیدن حق، قلب، چشم و گوش عنایت فرموده و علاوه از آن انبیا علیهم‌السلام را برای فهماندن حق مبعوث کرده و بر آنان کتاب‌هایی نازل فرموده است، اکنون اگر شخصی باوجود تمام این امور ذکرشده حق را نفهمید و از آن اعراض کرد، بلکه بنا بر ضد و عنادی که دارد، در مقابل آن بایستد و بر عقاید باطل و اعمال شرکی خود استمرار بورزد، ازچنین اشخاصی توفیق فهمیدن حق و ایمان آوردن سلب می‌گردد؛ به این امر، مهر جباریت گفته می‌شود. باید دانست که این مسئله جبر نیست؛ زیرا جبر زمانی است که قدرت فهم حق و ذرایع رسیدن به آن برای انسان فراهم نباشد.

مثال مهر جباریت: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۷۹)» (اعراف)

اصطلاح چهاردهم

ربط القلب:

این واژه ضد مهر جباریت است؛ یعنی وقتی کسی راه هدایت را اختیار می‌کند و درراه الله و رسولش ثابت قدم می‌گردد، خداوند قلب او را مملو از یقین کرده و درراه ایمان به او استقامت می‌بخشد که درنتیجه از ضلالت و گمراهی محفوظ می‌ماند. به این کیفیت

ربط القلب می گویند؛ چنانکه در حدیثی در مورد اهل بدر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اعملوا ما شئتم قد غفرت لکم» این حدیث اشاره به این کیفیت قلبی دارد. همچنین در مورد اصحاب کهف آمده است: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا» (کهف: ۱۴) ربط القلب در اصل، درجه چهارم عبادت است.

درجات هدایت

هدایت چهار درجه دارد:

۱. انابت؛ یعنی به طرف الله رجوع کردن، ضد و عناد را رها نمودن و در جست و جوی هدایت بودن؛ مثال: «وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (شورا: ۱۳)
۲. هدایت؛ این درجه بعد از انابت و رجوع الی الله حاصل می شود.
۳. استقامت؛ این درجه بعد از درجه هدایت است، زمانی که انسان مطابق هدایت الله راه حق را پیش بگیرد، خداوند متعال به او استقامت عنایت می کند؛ مثل ارشاد الهی: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (حم سجد: ۳۰)
۴. ربط القلب؛ بعد از استقامت نوبت ربط القلب است که بالاترین درجه ایمان و یقین است؛ چنانچه شامل کسی شود، هیچ قدرتی نمی تواند او را از راه اسلام باز بدارد؛ مثل «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» (الکهف: ۱۴)

مراتب ضلالت

ضلالت نیز چهار درجه دارد:

۱. عناد؛ ۲. ضلالت؛ ۳. جدال؛ ۴. مهر جباریت.

اصطلاح پانزدهم

انابت:

از تفکر در قرآن مجید چنین واضح می گردد زمانی که در قلب، ضد و عناد و تعصب باقی نماند، مسئله توحید در فهم می گنجد و به طرف حق توجه و تمایل خاصی پیدا می گردد. آیات قرآنی بر این مدعا شاهد است:

۱. «وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾» (مؤمن)
۲. «هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ ﴿٣٢﴾ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ﴿٣٣﴾» (ق)
۳. «قُلْ إِنْ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَرَادَ ﴿٢٧﴾» (رعد)
۴. «إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾» (شوری) (برگرفته از مقدمه تفسیر جواهرالقرآن)